

بازجستِ حقوقِ انسانی در خطبه‌ای از نهج‌البلاغه

(حق والی بر مردم و حق مردم بر والی)

تمهید:

در نهج‌البلاغه "نقد قدرت" از سوی مردم، حقی انکار ناپذیر و همچنین واجب‌ترین فریضه توصیف شده است. اما در عمل چنین چیزی کمتر اتفاق افتاده، چه در دوره‌های تاریخی گذشته و چه در روزگار ما کسانی که به نام اسلام بر کرسی قدرت تکیه زدند با سرکوب و زندان و شکنجه و قتل منتقدان خود را خاموش کردند و می‌کنند.

آیا این طرحی انتزاعی بوده است که با واقعیت همخوانی نداشته و ندارد؟ آیا باید این ایده‌ی "نقد قدرت" را رها کرد؟ آیا واقعا "نقد قدرت" به ناگزیر مستلزم هزینه‌های سنگین زندان و شکنجه و مرگ است؟ اگر قرار باشد نقد قدرت در جامعه‌ی پیچیده‌ی امروز تحقق نسبی پیدا کند و ثمره‌ی حیات بخش برای جامعه داشته باشد با چه روشی باید باشد؟ در این مقال راهکار روشنی در این باره ارائه نشده است و بر این باور هستم که شاید خرد جمعی بتواند از راه آزمون و خطا راهی پیدا کند.

بنا بر این آنچه در این مقال آمده، تنها به عنوان طرحی کلی از اهمیت حقوق انسان در هر حکومتی است که برای تحقق آن ارزش‌ها نیاز به روش‌های امروزی‌تر و نهادهای مدنی و بسیار چیزهای دیگر است که در خدمت حقوق انسانی انسان‌ها قرار گیرد.^۱

یکی از خطبه‌هایی که به گونه‌ای جدی و اساسی به حفظ حرمت‌ها و ارزش‌های انسانی و نقد قدرت اشاره دارد خطبه‌ای است که در باره‌ی حقوق متقابل مردم و زمامداران ایراد شده است و نکته‌ی قابل تامل این است که در این خطبه اشاره‌ای به دینی بودن یا غیر دینی بودن جامعه و زمامداران نشده است بلکه در هر جامعه‌ای اعم دینی و غیر دینی اگر این حقوق متقابل رعایت شود انتظار سامان یافتن آن جامعه هست و گرنه جز جامعه‌ای پر آشوب و ویران انتظار دیگری نباید داشت.^۲

^۱ - طرح این خطبه به معنای تایید همه‌ی آنچه در نهج‌البلاغه آمده نیست. برخی مضامینی هست که شاید در این روزگار غیر قابل دفاع بنماید.

^۲ - خطبه‌ی شماره‌ی ۲۰۶ در نهج‌البلاغه‌ی شرح و ترجمه‌ی علی نقی فیض‌الاسلام و همین خطبه با شماره‌ی

۲۱۶ در نهج‌البلاغه‌های صبحی صالح، و ترجمه‌های جعفر شهیدی، محمد دشتی، حسین انصاریان

شاید بتوان این خطبه را به سه یا چهار بخش تقسیم کرد که عبارتند از:

۱- تعریف حق و چگونگی جاری شدن آن

۲- مهمترین حقوقی که خداوند اجرای آن را بر همگان واجب نموده حق والی بر مردم و حق مردم بر والی است

۳- اشاره‌ای به وظایف زمامداران (در خطبه‌ی شماره‌ی ۴۰)

۴- وضعیت جامعه در صورتی که این حقوق رعایت شود و همچنین وضعیت جامعه در صورتی که این حقوق رعایت نشود.

تعریف لغوی حق و حقوق:

افزون بر همه‌ی تعریف‌های متنوعی که در باره‌ی "حق" شده است، در یک تعریف کلی‌تر حق را به معنای مطابقت و موافقت دانسته‌اند.^۳ یعنی "حق" امری مجرد و انتزاعی نیست بلکه در تطابق و توافق دو چیز یا دو امر با یکدیگر پدید می‌آید. ساده‌ترین تمثیل این است که در برابر گرفتن کالایی از یک فروشگاه، مطابق ارزش آن کالا پولی را به فروشنده پرداخت می‌کنیم، بدیهی است که این اتفاق با توافق طرفین انجام می‌گیرد و بین کالا و پولی که بابت آن پرداخت می‌شود تطابق نیز وجود دارد.

تعریف دیگر واژه‌ی "حق" که بیش‌تر در حوزه‌ی حساب و کتاب دینی کاربرد دارد عبارت است از روند استعلایی حیات و پدید آمدن جهان بی‌گزندی که در آینده تحقق پیدا خواهد. آن گونه که از متن قرآن بر می‌آید ساز و کاری که خداوند در این هستی تعبیه کرده و در اختیار انسان قرار داده به‌گونه‌ای است که انسان می‌تواند در تحقق آن جهان بی‌گزند نقشی اساسی داشته باشد. از همین جا است که مفهوم باطل در برابر حق قرار می‌گیرد. باطل که در برابر "حق" مطرح شده است به هر کاری گفته می‌شود که حاصل و برآیند مطلوبی برای ادامه‌ی حیات در آینده نداشته باشد. به تعبیر دیگر، باطل به کاری و به چیزی بی‌ثمر گفته می‌شود.

توجه به این نکته نیز شاید ضروری باشد که "باطل" دروغ نیست؛ دروغ به خبری گفته می‌شود که واقعیت ندارد اما باطل امری واقعی است. بنا بر این صدق و کذب معمولاً به اخبار مربوط می‌شود و حق و باطل به وقایع. وقتی که در قرآن می‌خوانیم که خداوند آفرینش را "به‌حق" آفریده است به این معنا هم هست که واقعه‌ی هستی

۳- مفردات راغب اصفهانی، قاموس قرآن قرشی، لسان‌العرب و

غایتمند است و به سوی مقصودی از رشد و کمال در تطور است. و معمولاً هنگامی که از آفرینش و سپس از فرجام هستی سخن به میان می‌آید، نقطه‌ی کانونی آن انسان دانسته شده است^۴ و انسان به عنوان عنصر مقتضی تغییر در این هستی، مشتری منحصر بفرد آن فرجام و غایتی است که در مضامین دینی توصیف شده است. در این تعریف میان واژگان "حقیقت" و "واقعیت" نیز تفاوت معنایی وجود دارد. یعنی یک "امر واقع" می‌تواند حق باشد و می‌تواند باطل باشد. ستم یکی بر دیگری را می‌توان یک "امر واقع" تلقی کرد که "به حق" نیست. یعنی مطابقتی با هدف آفرینش ندارد و حتی مانع رشد و استعلای حیات هم هست. مثل اشاره‌ی قرآن به کشتار انبیائی که آنان را به غیر حق می‌کشند.^۵ به همین جهت نمی‌توان هر واقعیتی را با لفظ حقیقت بیان کرد. واژه‌ی "حق" به امری استعلایی اشاره دارد که به گونه‌ای نسبی در حال تحقق می‌باشد.

حق والی بر مردم و حق مردم بر والی

حق والی، گرفتن مالیات از مردم برای انجام امور اجتماعی و امنیت و پیشگیری از ستم زورمندان به ضعیفان و است. و حق مردم، انتقاد از نارسایی‌ها و نواقص کار والی، تذکر دادن به وی، کمک به او در مواقع ضروری و نصیحت و خیر خواهی و.. است^۶

پیش از این به اشاره گذشت که در این مجال، "حق" مفهومی یکسویه نیست بلکه از مواجهه‌ی دو جریان یا دو "امر واقع" شکل می‌گیرد. مانند معامله‌ای که بین دو نفر انجام می‌گیرد، یا مثل گفت و گویی که میان دو نفر اتفاق می‌افتد و اندیشه‌ی تازه‌ای از آن زاده می‌شود.

بنا بر آنچه گذشت قابل درک خواهد بود که چرا در سخن امام علی، مفهوم "حق" به عنوان قراردادی اجتماعی و طرفینی است اما بنیان و اساس آن را خداوند وضع نموده است، چنانچه در مورد زمامداری خود می‌گوید:

^۴ - هم در مضامین تورات و هم در قرآن بارها تاکید شده است که خداوند همه چیز را برای انسان آفریده است به

عنوان مثال نگاه کنید به سوره‌ی دوم (بقره) آیه‌ی ۲۹

^۵ - سوره‌ی سوم (آل عمران) آیه‌ی ۲۱

^۶ - به وسیله‌ی امارت بیت المال جمع آوری می‌گردد و به کمک آن با مجاوزان می‌توان مبارزه کرد. جادّه‌ها آمن و

امان و حقّ ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می‌باشند (قسمتی

از خطبه‌ی ۴۰ نهج‌البلاغه)

خداوند سبحان، برای من، بر شما حقی قرار داده و برای شما همانند حق من، حقی تعیین نموده است و حق در توصیف گسترده‌ترین چیزهاست، و در انصاف، تنگناترین راه. و کسی را بر دیگری حقی نیست مگر اینکه آن دیگری را هم بر او حقی است.

نکته‌ی بسیار قابل تامل در جمله‌ی فوق این است که حق مردم را از همان نوعی می‌داند که برای حق خود قائل است (لَكُمْ عَلَى مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ) اگر ما حق زمامدار را فرمان دادن و حق مردم را اطاعت از فرمانروا تلقی کنیم با تعریف فوق تطبیق نمی‌کند یعنی این دو به هیچ روی مثل هم نیستند اما اگر امیر، زمامدار، یا والی را به عنوان مدیر امور اجتماعی تلقی کنیم که از مردم مالیات می‌گیرد تا اصلاح امور را بر عهده بگیرد و اوضاع جامعه را سامان بخشد، آنگاه مردمی که امیر را انتخاب کرده و با او بیعت نموده‌اند حق دارند در برابر امکاناتی که برای والی فراهم آورده‌اند از او انتقاد هم بکنند و اشتباهات او را گوشزد نمایند و در این خطبه به حقی از این جنس سفارش شده است:

آن‌گونه که با جباران سخن گویند با من سخن مگویید. آنچه را از تندخویان عجول پنهان می‌کنند از من پنهان نکنید، با ظاهر سازی و به تصنع با من دمساز نشوید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید (... بنا بر این، از گفتن حق، یا رای زدن در عدالت باز مایستید، که من نه برتر از آنم که خطا کنم، و نه در کار خویش از خطا ایمنم.....

در این متن برخی واژگان و ترکیبات هستند که قابل ترجمه‌ی لفظ به لفظ نیستند مثل "أهلِ الْبَادِرَةِ" که در ترجمه "تندخویان عجول" را آورده‌ام. اهل بادره ظاهراً اشاره به کسانی است که پر شتاب مبادرت به تملک اموال زیر دستان می‌کنند به تعبیر قرآن اموال یتیمان را تصاحب می‌کنند و شتاب آنان به این جهت است که تا یتیمان به بلوغ نرسیده‌اند یا تا عموم مردمان سرزمینشان متوجه نشده‌اند کار خود را انجام دهند.^۷ طبعاً این گونه افراد نه تنها انتقاد دیگران را بر نمی‌تابند بلکه از آن خشمگین هم می‌شوند. این، از گویاترین تعبیرها است که در باره‌ی زمامداران قدرت طلب می‌توان به کار برد.

این‌گونه سخن گفتن از سوی یک زمامدار، آن‌هم در آن شرایط اجتماعی کمتر دیده شده است.

^۷ - سوره‌ی چهارم (نساء) آیه‌ی ۶

حتی امروز هم دیده می‌شود آنان که خود را پیروانِ امام علی می‌شمارند این کلام را نه تنها جدی نمی‌گیرند بلکه بسا که عکس آن عمل می‌کنند. در صورتی که در ابتدای همین خطبه اظهار می‌دارد که:

و بزرگترین چیزی که خدای سبحان از حقوق واجب کرده است، حقّ والی بر مردم و حقّ مردم بر والی

است، این فریضه‌ای است که خداوند برای هر یک نسبت به دیگری واجب نموده،^۸

در زبان امام علی، "والی" یا "امیر"، به معنای فرمانروا بر مردم نیست زیرا فرمانروایی تنها از آن خداوند است، بلکه به نظر می‌رسد که لفظ "والی" و همچنین لفظ "امیر" در فرهنگ امروز ما همان معنای مدیریت را دارد. یعنی کسی که زمام امور جامعه را به دست دارد و کارش مدیریتِ امور است.

ظاهراً بعد از ماجرای صفین، خوارج که نه معاویه و نه علی را به امارت قبول نداشتند، گفته بودند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۹ و علی در برابر ادعای آنان آشکارا معنای "حکم" را از "امر" جدا می‌کند و می‌گوید:

«کلمه‌ی حقی است که از آن اراده‌ی باطل می‌شود. بله حکمی نیست مگر از آن خدا ولی آنان می‌گویند

زمامداری هم، جز برای خدا نیست. در حالی که مردم ناگزیرند از داشتن امیری خواه نیک باشد یا فاجر باشد»^{۱۰}

در این جمله لفظ "امیر" بر گرفته از "امر" یعنی کسی که مدیریت "امور" جامعه را بر عهده می‌گیرد. "امر" در اولین لایه‌ی معنایی به کاری پیش رو گفته می‌شد که گاهی در باره‌ی چگونگی اجرای آن با دیگران مشورت می‌کنند مانند آنجا که می‌گوید: «و شاورهم فی الامر» یا «و امرهم شوری بینهم...» و در لایه‌ی بعدی هم "امر" به معنای فرمان دادن نیست بلکه اشاره نمودن به کاری و توصیه نمودن یکی به دیگری در اجرای آن کار. امور یعنی کارهایی که پیش رو دارند و باید انجام دهند. حتی لفظ "امیر" در این دو خطبه با پسوند "المؤمنین" هم نیامده و نگفته است "امیرالمؤمنین" شاید به این جهت که در هر جامعه‌ای همه گونه آدم مؤمن و غیر مؤمن حضور دارند و مدیریت جامعه که مسئول امور است نمی‌تواند تنها امیر مومنان باشد و به امور آنان رسیدگی کند. به نظر می‌رسد ترکیب "امیرالمؤمنین" بعدها پدید آمده باشد تا توجیهی برای خودی و غیر خودی باشد.

۸ - وَ أَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي قَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ

۹ - سوره‌ی دوازدهم (یوسف) آیه‌ی ۴۰

۱۰ - خطبه‌ی شماره‌ی ۴۰

در ادامه‌ی همان خطبه‌ای که ضرورتِ زمام‌داری را طرح کرده آمده است که:

تا در زمام‌داری او، مؤمن به کار خود مشغول باشد و کافر از زندگی خود بهره‌گیرد و مردم زندگی کنند.»
در این جمله، اشاره به "مؤمن" مطلقاً برای امتیاز قایل شدن او بر "کافر" نیست. بنا بر این در این نگاه، همان حقی که امیر یا والی بر مردم دارد مردم هم اعم از هر دین و آیینی، و اعم از هر طبقه‌ی اجتماعی، همان حق را نسبت به والی دارند:

کسی که در مقام و مرتبه بزرگ بوده و در دین برتری داشته باشد، باز هم برتر از آن نیست که این حق واجب در باره‌اش نادیده گرفته شود و کسی که در نظر دیگران خرد شمرده شود و در دیده‌ها حقیر به نظر آید، کوچک‌تر از آن نیست که در ادای این فریضه دیگران را یاری کند یا به او یاری شود.^{۱۱}

نکته‌های قابل تامل در این گفتار این که نصیحت نمودن، انتقاد کردن، تذکر دادن، همه و همه به عنوان یاری رسانیدن به مدیریت جامعه طرح شده است. و همچنین هویت اشخاصی که در این فریضه‌ی واجب مشارکت دارند نه هویت دینی است نه هویت ملی نه هویت طبقاتی نه هویت علمی و نه هویت صنفی، بلکه صرفاً به هویت انسانی آنان نظر دارد. این البته مطابقت دارد با وظایفی که والی بر عهده گرفته است. این وظایف هم چیزی نیست جز امن کردن جاده‌ها از راهزنی‌ها، پیش‌گیری از ستم قدرتمندان بر ضعیفان، حفظ و حراست مرزها از هجوم بیگانگان و چیزهای دیگری از این دست که به رفاه و سلامت کل جامعه کمک کند.^{۱۲} و برای اینکه این مدیریت به خودکامگی و انحراف نیانجامد، حق مردم می‌داند که والی یا امیر را نصیحت کنند و می‌گوید:

«فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ»

نصیحت یعنی سخنی که برای اصلاح و از روی خیرخواهی و کمک بیان می‌شود نه برای تحقیر و عیب‌جویی و بر اندازی. و نه برای رقابت و تدبیر قدرت برای خویش. این همان چیزی است که امروزه به آن نقد قدرت هم می‌توانیم بگوییم.

۱۱ - وَ لَيْسَ امْرُؤٌ وَّ إِنِّ عَظَمَتْ فِي الْحَقِّ مَنْرِلَتُهُ وَ تَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِقَوِّ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ وَ لَا امْرُؤٌ وَّ إِنِّ صَغُرَتْهُ النُّفُوسُ وَ افْتَحَمَتْهُ الْعُيُوبُ بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ

۱۲ - خطبه‌ی شماره‌ی ۴۰

وظایف والی

در مورد برخی وظایف والی در خطبه‌ی شماره‌ی ۴۰ آمده است:

« مردم به زمامداری نیازمندند، تا در مدیریت او، مؤمنان به کار خود مشغول و کافران هم از زندگی خود بهرمنند شوند، هر کسی در امنیت زندگی کند، به وسیله حکومت بیت‌المال (مالیات) جمع آوری می‌گردد و به کمک آن می‌توان با متجاوزان مقابله کرد. جاده‌ها امن و امان شود، حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می‌باشند.»^{۱۳}

در این گفتارها نشانی از این نیست که مثلاً والی باید مراقب باشد که مردم نماز بخوانند، یا حجابشان درست باشد، یا حتی مسلمان باشند یا نباشند، می‌گوید مؤمن به کار خود مشغول باشد و کافر از زندگی خود بهره ببرد. بحث این است که همه در امنیت باشند کسی حق کسی را ضایع نکند، کسی دیگری را نترساند، یکی به دیگری زور نگوید، هر کسی از ثمره‌ی زحمت خویش بهرمنند شود

در این نگاه، حتی آیه‌ی مشهور قرآن که امر به معروف و نهی از منکر را توصیه می‌کند، نه در انحصار زمامدار است و نه مربوط به عبادات و مسائل عقیدتی فردی یا گروهی خاصی، بلکه مربوط به امور اجتماعی است که مردمی از همه صنف و از هر گونه آیینی در آن جامعه حق زندگی دارند. در چنین جامعه‌ای "معروف" عدالت و امنیت و رفاه و دیگر حقوق اجتماعی است و "منکر" محروم کردن دیگران از این حقوق:

«و باید از میان شما باشند کسانی که دعوت به نیکی کنند و به کار شایسته توصیه کنند و از زشتی بازدارند، و آنان همان رستگارانند.»^{۱۴}

و کلام آخر اینکه اگر این حقوق متقابل معطل بماند، نشانه‌های ستم آشکار می‌شود، دغل‌بازی در دین فراوان می‌گردد، بیماری‌ها بسیار و هر کسی به هوای نفس خود عمل می‌کند بی آنکه مصالح جامعه را در نظر بگیرد و

۱۳ - قَالَ ع: كَلِمَةٌ حَقٌّ بَرَادٌ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبْلِغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفَقِيءُ وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ-

۱۴ - سوره‌ی سوم (آل عمران) آیه‌ی ۱۰۴

کسی وحشت نمی‌کند از این حق بزرگی که معطل مانده و.....^{۱۵}

در این خطبه و برخی گفتار دیگر از نهج‌البلاغه، امام علی خود را فراتر از این نمی‌داند که به خطایی گرفتار نشود و این نکته را صراحتاً یاد آور می‌شود آن هم در هنگامی که خود در مسند قدرت است:

«از گفتن حقی یا مشورت در باره‌ی عدل با من خودداری ننمائید، زیرا من برتر نیستم از اینکه خطا کنم، و از آن در کار خویش ایمن نیستم مگر آنکه خدا از نفس من کفایت کند آنرا که او از من مالک‌تر و تواناتر است»^{۱۶}

بیست و پنجم تیرماه ۱۳۹۲ / مشهد

ویرایش جدید اسفند ۱۳۹۹ / مشهد

۱۵ - إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهَا أَوْ أَحْجَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَكَثُرَ الْإِدْعَاؤُ فِي الدِّينِ وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ فَعَمِلَ بِالْهَوَى وَغَطَّلَتِ الْأَحْكَامُ وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ وَ لَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ فَهُنَالِكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارِ وَ تَعَزُّ الْأَشْرَارُ وَ تَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي دَلِكِ وَ حُسْنِ التَّعَاوُنِ

۱۶ - فَلَا تَكْفُوا عَن مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلِ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِقَوِيٍّ أَنْ أُخْطِئَ وَ لَا آمَنُ ذَلِكَ مِنِّي فَعَلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِن نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا تَمْلِكُ مِن أَنْفُسِنَا وَ أَخْرَجْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى وَ أَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى